

آثار تعهدات طبیعی

مهدی حاجی رضوانی^۱

چکیده

تعهد طبیعی صورتی است از مسئولیت، که وجدان اجتماعی، پاییدن آن را الزامی می‌داند. مسئولیتی که در برخی نظام‌های حقوقی، صرفاً تکلیفی اخلاقی است و در برخی دیگر ماهیتی حقوقی پیدا می‌کند. قانونگذار ایران در ماده ۲۶۶ قانون مدنی به این ماهیت اشاره نموده است و می‌توان اثر دین طبیعی را از ظاهر همین ماده نیز استنباط نمود. این ماده در بخش انتهایی خود تصریح نموده است که آنچه به اعتبار طبیعی بودن تعهد پرداخت می‌گردد، قابل استرداد نخواهد بود و محکمه، دعوی آن را مورد استماع خود قرار نمی‌دهد. این اثر شاید مهم‌ترین اثر تعهد طبیعی باشد. با این حال، عدم وقوع تهاتر، عدم وقوع تبدیل تعهد، وضعیت ویژه تضمین در دیون طبیعی را می‌توان برخی از آثار طبیعی بودن دین قلمداد کرد.

واژگان کلیدی

تعهد طبیعی، حق مطالبه، منع استرداد دین، قاعده استاپل، دارا شدن ناعادلانه، تهاتر.

مقدمه

عموماً هر تعهد شامل دو رکن «دین» و «اجبار» است. تعهد طبیعی نیز شکلی از تعهد است که فاقد رکن ضمانت اجرا است. اما این بدین معنا نیست که تعهد طبیعی تنها «دین» می‌باشد. از این رو، اگر بگوییم که تعهد طبیعی واجد ضمانت اجرایی ناقص می‌باشد، سخن دقیق‌تری گفته‌ایم؛ چراکه اجرای این تعهد اولاً وفای به عهد قلمداد می‌شود، و ثانیاً آنچه به جهت ایفای تعهد طبیعی پرداخت می‌گردد، غیرقابل استرداد خواهد بود. پرداخت تعهد مدنی می‌تواند بدون رضایت متعهد صورت پذیرد، لیکن پرداخت دین طبیعی باید به شکل ارادی و آن هم در نهایت سلامت اراده پرداخت‌کننده انجام گیرد. لذا پرداخت دین طبیعی با پرداخت دین مدنی متفاوت است. بر این اساس، وجود «اکراه»، «تدلیس» و «اشتباه» در پرداخت دین طبیعی، پرداخت یادشده را ناروا و قابل استرداد می‌گرداند. منظور از اشتباه آن است که شخص به گمان اینکه دینی مدنی را می‌پردازد، اقدام به اجرای تعهد طبیعی می‌نماید. مقصود از تدلیس نیز در این فرض عملیاتی است که منجر به فریب شخص می‌گردد و باعث می‌شود وی اقدام به اجرای دین طبیعی خود نماید.

سخن از ماهیت، مصادیق و احکام تعهد طبیعی را به مقالی دیگر وامی‌نهمیم و مستقیم وارد آثار تعهد طبیعی می‌گردیم.

۱- زوال حق مطالبه

مهم‌ترین اثر یک تعهد طبیعی سقوط حق مطالبه است. حقی که گاهی از ابتدای ایجاد دین وجود دارد و پس از واقعه‌ای مثل «مرور زمان» از بین می‌رود، و گاهی هم از همان ابتدا شکل نمی‌گیرد، مانند تکلیف به انفاق خواهر یا برادر در مانده.

اما به‌راستی حق مطالبه چیست؟ اساساً مطالبه در چه فرضی و چه زمانی مصداق پیدا می‌کند؟ آیا حق مطالبه فقط امکان رجوع به محاکم دادگستری در طلب موضوع تعهد است؟ آیا سایر مراجع اجرای حق مانند اجرای ثبت یا دیوان عدالت اداری نیز مشمول همین حکم می‌باشند؟ برای پاسخ به این سؤالات ابتدا باید روشن شود که دقیقاً چه چیزی از تعهد مدنی جدا می‌شود و آن را به تعهد غیرقابل مطالبه (طبیعی یا اخلاقی) بدل می‌نماید؟ لذا ابتدا به ماهیت حق مطالبه می‌پردازیم.

قانون مدنی در ماده ۲۶۶ بیان می‌دارد: «در مورد تعهداتی که برای متعهدله قانوناً حق مطالبه نمی‌باشد اگر متعهد به میل خود آن را ایفا نماید دعوی استرداد او مسموع نخواهد بود».

این ماده، مطالبه را جزء حقوق به شمار آورده است و آن را «حقی» دانسته که برای متعهدله وجود ندارد. به‌طور کل، می‌توان گفت ماده ۲۶۶ قانون مدنی، مطالبه دین را حقی می‌داند که در تعهد

طبیعی وجود ندارد.

در مورد حق مطالبه به نظر می‌رسد بین حقوق دانان اختلاف نظر است.

برخی مطالبه را مترادف با «طرح دعوی» یا «قابلیت شنیدن دعوی» توسط محکمه می‌دانند، چندان که اگر طلبی مشمول مرور زمان شود، متعهدله در فرضی حق مطالبه را از دست می‌دهد که، دین مستند به سندی لازم‌الاجرا نباشد. بنابراین، اگر سند دین لازم‌الاجرا باشد، شخص می‌تواند بدون مراجعه به دادگاه و با مراجعه به اجرای ثبت طلب خود را وصول نماید. به عبارت دیگر، می‌توان گفت: حق مطالبه در این دیدگاه همان اقامه دعوی و قابلیت استماع آن توسط محکمه است (شهیدی، ۱۳۸۵، ۱۶۷). بنابراین، به عقیده این دسته از حقوق دانان اگر اجرای تعهدی را نتوان از محکمه درخواست نمود (و در صورت تقدیم دادخواست محکمه دعوی را قابل شنیدن نداند) حق مطالبه این تعهد از بین رفته است، ولو اجرای ثبت دادگستری حق تعقیب عملیات اجرایی را برای خواهان محفوظ بداند و فرد بتواند اجرای حق خود را از نهادی دیگر پیگیری نماید.

در نقطه مقابل، برخی امکان مطالبه تعهدات را مترادف با امکان صدور اجرائیه و تعقیب عملیات اجرایی می‌دانند. از نظر ایشان زوال حق تعقیب عملیات اجرایی (امیری قائم مقامی، ۱۳۸۵: ۱۲۲-۱۲۳) و نیز ناتوانی حقوقی از تقدیم دادخواست و عملیات قانونی متعاقب آن (همان: ۱۱۹) به معنای ناتوانی از مطالبه تعهد می‌باشد؛ و این همان ویژگی خاص تعهد طبیعی یا به زبان ایشان تعهد ناقص است (همان).

به عقیده ما حق مطالبه تعهد زمانی از بین می‌رود که فرد به هیچ‌عنوان نتواند تعهد را از طریق مراجعه به قوای عمومی اجرا نماید؛ چه مرجع مورد نظر محاکم دادگستری باشد، چه اجرای ثبت یا هر نهاد قانونی دیگر.

با فهمی که ما از ماهیت، شرایط و مصادیق تعهد طبیعی به دست آوردیم، تعهد طبیعی به‌عنوان دینی که غیرقابل مطالبه شده است، فاقد وصفی است که بتوان از طریق آن تعهدی را با مراجعه به قوای عمومی به مرحله اجرا گذارد. لذا زمانی که از زوال حق مطالبه سخن می‌گوییم، منظور ما این نیست که فقط محکمه دعوی تعهدی را استماع ننماید.

۲- عدم امکان استناد به دکترین دارا شدن ناعادلانه

تعهدات طبیعی دو دسته‌اند: برخی سابقه مدنی دارند (مانند دینی که مشمول مرور زمان شده است) و برخی دیگر فاقد سابقه مدنی‌اند (مانند تعهد به انفاق خواهر و برادر نیازمند). این بحث ناظر است به آن دسته از تعهدات طبیعی که سبقت مدنی و حقوقی دارند، نظیر تعهد مشمول مرور زمان یا تعهد مشمول اعتبار امر مختوم.

تعهدی که تا دیروز قابل مطالبه بود و الزام متعهد را کاملاً ممکن می‌نمود، امروز پس از قطعیت

حکم دادگاه یا جریان مرور زمان تقریباً بی‌ارزش شده است و باید چشم انتظار حلول خدایگان اخلاق در وجدان بدهکار باشیم، تا وی بر ما «منت نهد» و طلب را پرداخت نماید، یا در فرض طرح دعوی، عمداً ایراد مرور زمان را مطرح نکند، که دادگاه با لحاظ آن دعوی را رد ننماید؛ چراکه ایراد مرور زمان در فرضی باعث رد دعوی می‌شود که خوانده ایراد نماید و الاً محکمه نمی‌تواند رأساً و بدون ایراد شخص به مرور زمان استناد کند و دعوی را رد نماید (شمس، ۱۳۸۶: ۱۸)

عدم اقدام متعهدله در دینی که به واسطه مرور زمان طبیعی شده است، همچنین عدم استفاده از وسایل و دلایل اثبات دین در محکمه، جایی که سهل انگاری در تهیه مدارک اثباتی ادعا، باعث شده است که حکم به حقی صادر شود و متعاقب آن دین به واسطه اعتبار امر مختوم طبیعی گردد، حقیقتاً اهمالی است که نمی‌توان آن را بی‌پاسخ گذاشت؛ به‌ویژه جایی که قانون مدام خطرات این اهمال را هشدار می‌دهد، و مخصوصاً در زمانی که اطرافمان پر شده از معضلاتی که به دلیل نسیپردن امر به متخصص حقوقی در شرایط بدی مثل طبیعی شدن دین گرفتار می‌گردیم. تعهدی که می‌توانست با تخصص و کیلی آگاه به‌موقع به اجرا گذارده شود، امروز ارزشی ندارد. مالی که به راحتی با طرح دعوی می‌توانست حتی با لحاظ خسارات وارده در دارایی‌مان باقی بماند، با اهمال خود مشمول مرور زمان شده است. به نظر می‌رسد ضمانت اجرای زوال حق مطالبه برای این شکل از کوتاهی تنبیه مناسبی باشد!

دیدگاه قانونگذاری که با هدف ایجاد نظم، اقدام به ایجاد قوانین می‌نماید این‌گونه اهمال تبعه خود را پاسخ می‌دهد. اما از حق نگذریم، مدیون در هر شرایطی ملزم به ایفای دین است، چه داین حق خود را طلب نماید و چه طلب ننماید. حتی شاید به‌نظر منصفانه نیست که مدیون را پس به تعطیل گذاردن حق داین، به بهانه‌ای مثل مرور زمان، مستحق جایزه‌ای به بزرگی موضوع خطایی که کرده است نیز بدانیم، و بگوییم حال که سال‌ها دین دیگری پرداخت نکرده‌ای، از امروز حتی طلبکار حق مطالبه اصل دین خود را نیز ندارد!

در این راستا حقوق مصر به‌رغم آنکه اجازه اجبار مستقیم و غیرمستقیم متعهد طبیعی را نداده، پذیرفته است که پس از حصول مرور زمان، دین مشمول مرور زمان به استناد به دکترین فرعی دارا شدن غیرعادلانه، قابل‌وصول باشد (احمد السنهوری، بی‌تا: ۴۰۲ و ۴۰۳)

در حقوق ایران نیز ماده ۳۱۹ قانون تجارت، علی‌رغم قرار دادن مرور زمان ۵ ساله برای برات، چک و فته طلب (سفته)، امکان تمسک به دارا شدن ناعادلانه را برای دارنده با حسن نیت در نظر گرفته است و تا حصول مرور زمان اموال منقول، با وجود جریان یافتن مرور زمان نسبت به سند دین، قانون بایی را برای طلبکار (دارنده با حسن نیت) جهت وصول طلب خود باز نموده است. البته این امر زمانی محقق می‌گردد که دارا شدن ناعادلانه بدهکار اثبات گردد. (دمر چیلی، حاتمی و قرائی، ۱۳۸۷:

۶۷۴ - ۶۷۷).

با وجود این حکم، بعضی از اساتید حقوق این حکم را استثنایی می‌دانند (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۵۷۴ - ۵۷۵) و معتقدند از این امر نمی‌توان قاعده‌ای حقوقی تراشید. حق هم همین است؛ چراکه وقتی دینی غیرقابل مطالبه می‌گردد، نمی‌توان الزامی حقوقی برای آن در نظر گرفت؛ چه اگر این گونه می‌بود نه مرور زمان فایده‌ای داشت و نه دعاوی پایان می‌یافت.

باین همه، اگر از قراین این گونه برآید که هدف مقنن از بیان زوال حق مطالبه، پایان یافتن هر نوع دعوی باشد، توسل به سببی مثل دارا شدن ناعادلانه (به شکل قاعده عمومی) ناممکن می‌نماید. اما اگر منظور از فراهم نبودن شرایط اقامه دعوی، این باشد که صرفاً شرایط امکان طرح دعوی به طریقه‌ای خاص زایل گردد، می‌توان پذیرفت که امکان طرح دعوی از طریق توسل به عمومات احقاق حق و یا قواعدی مثل دارا شدن ناعادلانه ممکن گردد.

۳- ممنوعیت استرداد پرداخت در تعهدات طبیعی

بی‌تردید، اصلی‌ترین اثر پرداخت دین طبیعی عدم استرداد آنچه پرداخت شده می‌باشد. این اثر را هم از قانون مدنی ایران می‌توان در یافت و هم از قانون مدنی فرانسه. اما مبنای این حکم چیست؟ در گفتار پیش رو به مبنای این حکم خواهیم پرداخت.

۳-۱- قاعده استاپل (Estoppels)

یکی از مبانی حقوقی که برای منع استرداد پرداخت دین طبیعی مطرح شده قاعده‌ای است موسوم به قاعده استاپل. این قاعده ریشه در حقوق کامن لا داشته، و کاربردهای حقوقی متفاوتی در حقوق بین‌الملل، آیین دادرسی مدنی و علی‌الخصوص حقوق تجارت دارد.

عده‌ای استاپل را در حقوق ایران شبیه قاعده اقدام می‌دانند (افتخار جهرمی و شهبازی نیا، ۱۳۸۳: ۲۳). برخی دیگر استاپل را به قاعده منع انکار بعد از اقرار بیشتر شبیه دانسته‌اند (رنجبر، نشانی: www.taffaton.ir). در فرهنگ‌های حقوقی انگلیسی به فارسی، در مورد استاپل چند تعریف ارائه شده است که ذیلاً به دو نمونه از آن‌ها اشاره می‌گردد:

الف: فرهنگ حقوقی بلک: استاپل عبارت است از اینکه یک طرف (طرف دعوی) در نتیجه فعل خود از مطالبه حقی به ضرر طرف دیگر منع می‌گردد، به نحوی که ذی‌حق در اعتماد به آن فعل بوده و مطابق آن عمل نموده باشد. (بلک، ۱۹۸۶: ۲۸۵ - ۲۸۶)

ب: فرهنگ آریانپور: استاپل عبارت است از ممنوعیت اقامه دعوی به واسطه اقدام قبلی که خود صاحب حق به عمل آورده است (آریانپور کاشانی، ۱۳۶۹: ۱۶۳۰)

به اختصار استاپل را می‌توان بدین صورت معنا کرد: استاپل قاعده‌ای است در راستای منع تناقض‌گویی به ضرر دیگری (گایار، ۱۳۸۳: ۵)

درواقع، اگر از تعهدی طبیعی که سند رسمی دارد، مدلل گردد که مدیون نمی‌تواند از پرداخت آن سرباز زند، و براین اساس چنانچه پرداخت دینی صورت پذیرد، حق استرداد آنچه پرداخت شده وجود ندارد؛ زیرا بر مبنای قاعده استاپل انکار(استرداد) بعد از اقرار(پرداخت) مسموع نیست و تناقض‌گویی به ضرر دیگری روا نمی‌باشد.

قلمروی استاپل خصوصاً استاپل مبتنی بر انصاف، عموماً شامل مسایل اخلاقی است و پرداخت دین طبیعی می‌تواند مشمول این قاعده باشد. از این رو، توجیه منع استرداد پرداخت در دیون طبیعی، به عقیده برخی ریشه در استاپل دارد (همت‌کار، ۱۳۷۶: ۴۱)

۳-۲- حاکمیت اراده

برخی با برتری دادن اراده اشخاص نسبت به قانون، سعی دارند همه چیز را با اراده فرد توجیه نمایند. این دسته که به فردگرایان مشهور شده‌اند، اعتقاد دارند که اخلاق و مذهب جنبه درونی دارد و جزء اعتقادات فردی هر شخص به حساب می‌آید. لذا هر کس ممکن است بر اثر فعل و انفعالات درونی و دماغی خود، تکلیفی را بر خود مقرر واجب بداند و خود را مکلف به اجرای آن نماید. در نظر فردگرایان ایجاد چنین تکلیفی، قائم به شخص مدیون می‌باشد. بنابراین، پدیده پرداخت، در تعهدات طبیعی، هیچ نقشی در ایجاد دین ندارد، بلکه صرفاً عملی مادی تلقی می‌شود که در راستای اجرای تعهد صورت گرفته است. به عبارت دیگر، با توجه به اینکه شخصی اراده متعهد شدن می‌کند، متعهد می‌گردد، لذا منع استرداد پس از اجرای دین طبیعی، صرفاً ناشی از الزامی بودن (الزامی که با اراده شخص دایر به متعهد شدن، بر تکلیف مورد نظر اضافه می‌گردد) ایفای سابق است. خلاصه آنکه اعطای وجاهت به پرداختی که صرفاً عملی مادی است، امری اشتباه است؛ چه اینکه عقد نیز محقق می‌شود به قصد انشا (اراده بر متعهد شدن) و کتابت و لفظ و... شرط «اثبات» آن به شمار می‌رود (همان: ۴۴).

۴- عدم وقوع تهاتر

مقنن تعریفی از تهاتر ارائه نکرده، بلکه آن را تعریف به شرایط و احکام آن نموده است. باین‌همه، تهاتر در بیان حقوق دانان عبارت است از: «تساقط دو دین، یا دو مجموع دیونی که دو شخص در برابر یکدیگر به عهده دارند، تا میزان کمترین آن دو دین» (شهیدی، ۱۳۸۵: ۱۱۵).

تهاتر به این دلیل در بحث ما وارد می‌شود که هم «قابل مطالبه بودن هر دو دین» جزء شرایط تحقق تهاتر عنوان شده است، و هم تهاتر را در حکم پرداخت دانسته‌اند. یعنی تهاتر حکماً با تأدیة دین و وفای به عهد، یکی است (همان: ۱۱۶).

برای تحقق تهاتر هشت شرط لازم است (همان: ۱۱۹). یکی آن است که «دعوی هر دو دین قابل استماع باشد» (همان: ۱۲۶). این شرط را برخی «قابلیت مطالبه و وصول تعهد» نیز نامیده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۲۹۳).

شرط مذکور اثر مهمی در وقوع تهاتر دارد و در صورت فقدان آن، تهاتر اساساً واقع نمی‌شود. بنابراین، بین دو دین طبیعی و دین مدنی تهاتر حاصل نمی‌گردد. دلیل آن هم این است که دین طبیعی قابل مطالبه نیست، اما دین مدنی قابل مطالبه و وصول می‌باشد (شهیدی، ۱۳۸۵: ۱۲۶).

سؤالی که باقی می‌ماند این است که اگر هر دو دین طبیعی باشند، آیا این دو دین در مقابل یکدیگر تهاتر می‌گردند؟

برخی به این سؤال پاسخ منفی داده‌اند و برای ادعای خود به دو دین که مشمول مرور زمان شده‌اند اشاره می‌نمایند. به عقیده ایشان در دعوایی که هر دو دین مشمول مرور زمان شده است خواهان می‌تواند برای جلوگیری از تهاتر و احتراز از آثار آن، اقدام به ایراد مرور زمان نماید و دفاع خوانده (مبنی بر تهاتر دو دین در مقابل یکدیگر) را مردود گرداند (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۴۳۰ - ۴۳۱).

این پاسخ از دید ما نیز منطقی و صحیح می‌باشد؛ چراکه اموری مانند: طبیعت تعهدات طبیعی، مبنای اخلاقی پرداخت دین طبیعی و نیاز به رضایت تمام و کمال پرداخت‌کننده در ایفای دین طبیعی، روی هم رفته ایجاب می‌نمایند که بگوییم دو دین طبیعی در مقابل هم تهاتر نمی‌شوند، زیرا شایسته نیست بگوییم آنچه فرد اخلاقاً ملزم به پرداخت آن بوده است، در مقابل آنچه امروز اخلاقاً مستحق دریافت مثل آن است، تهاتر می‌گردد.

۵- عدم تضمین برخی مصادیق دین طبیعی

عقد ضمان عقدی است تبعی که با وقوع آن، هم وثیقه‌ای برای طلبکار ایجاد می‌شود و هم گشایشی در کار بدهکار حاصل می‌گردد (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۱۳۵).

یکی از سؤالاتی که در برخورد با تعهد طبیعی مطرح شده، این است که آیا از تعهد طبیعی می‌توان ضمانت نمود؟

با ویژگی‌هایی که از تعهد طبیعی تاکنون شناختیم، تعهد طبیعی الزامی به تأدیه ایجاد نمی‌کند که با تضمین از آن بتوان گشایشی در کار بدهکاری ایجاد نمود، و وثیقه‌ای نیز برای آنچه قابل مطالبه نیست به وجود آورد.

این مسئله در حقوق ایران از قلم غالب اساتید حقوقی افتاده است. دلیل آن هم بیشتر مربوط به عدم طرح خود تعهدات طبیعی در نوشته‌های حقوقی ایشان است. لیکن در حقوق فرانسه که مفصل در مورد دیون طبیعی بحث شده است، مسئله متفاوت است. در حقوق فرانسه در مورد نفوذ ضمانت از دیون طبیعی اختلاف وجود دارد. (همان: ۲۷۴)

موافقان ضمان از دیون طبیعی که اقلیت را در این اختلاف تشکیل می‌دهند، معتقدند با استناد به بند ۲ ماده ۲۰۱۲ قانون مدنی فرانسه، ضمان از دیون طبیعی صحیح می‌باشد. این ماده مقرر

می‌دارد: «ضمان از دینی که می‌تواند به دلیل حجر مدیون ابطال گردد، صحیح است». طرفداران این نظر قبول ضمانت از تعهد مزبور (تعهد کودک و مجنون) توسط قانونگذار فرانسه را، اشاره تلویحی و ضمنی از معتبر بودن ضمانت دین طبیعی برشمرده‌اند (همان). از نظر ایشان قانونگذار فرانسه با این حکم تلویحی، در واقع، از سنت رومیان پیروی کرده است؛ چراکه ایشان نیز ضمانت از دین طبیعی را می‌پذیرفتند (همان: ۲۷۵).

در مقابل، عده کثیری از حقوق‌دانان جدید فرانسه مثل ریپر، ساواتیه، ابری و رو قرار می‌گیرند که مخالف این نظر بوده و ضمانت از دین طبیعی را با تبعی بودن دین ضامن منافی می‌دانند (همان: ۲۷۴). از نظر این دسته منطقی نیست که دین تابع، سنگین‌تر از اصل دین باشد. به علاوه، ضامنی که چنین دینی را می‌پردازد، حق رجوع به مضمون‌عنه را ندارد؛ زیرا قائم‌مقام طلبکاری می‌شود که خود او از این امتیاز بی‌بهره است (همان).

البته ایشان معتقدند ضمانت مزبور دیگر ماهیت ضمانت ندارد؛ زیرا یکی از اوصاف مهم دین تبعی ضامن، این است که بتواند آنچه بابت ضمانت پرداخته است، از مضمون‌عنه بگیرد. به همین دلیل، آنچه اتفاق می‌افتد جنبه توثیق ندارد، بلکه می‌تواند تعهدی مستقل تلقی گردد. در واقع، تعهد یادشده را می‌توان به‌عنوان تعهد غیرتبعی و مستقل قلمداد نمود که شخص آن را ایجاد می‌کند و به عهده می‌گیرد.

برخی دیگر با توجه به همین نظر، چنین تحلیل می‌کنند که اگر ضامن با علم به طبیعی بودن تعهد اقدام به ضمانت نماید و دین طبیعی را بر عهده گیرد، معنای ضمانت این است که ضامن تعهد کرده است تا مدیون دین طبیعی را راضی به پرداخت یا قبول آن (تعهد طبیعی) نماید.^۱ در این فرض، تعهد ضامن به‌صورت ضمانتی معلق انشا می‌گردد؛ به این شکل که هر گاه دین مدیون از دینی طبیعی به دینی حقوقی بدل گشت، شخصی که ضمانت را به عهده گرفته است، ضامن این دین (دین حقوقی) قرار بگیرد (همان: ۲۷۵).

به نظر می‌رسد که در حقوق ایران نسبت به تضمین دین طبیعی نتوان قاعده‌ای عام ارائه نمود، بلکه مسئله را باید تفکیک نمود و در هر فرض، حکمی متفاوت داد؛ بدین شکل که ضمانت از تعهد طبیعی دو فرض ذیل، آثار متفاوتی از خود بروز می‌دهد:

الف: ضمانت با اذن مدیون صورت می‌گیرد. ب: ضمانت بدون اذن مدیون صورت می‌گیرد.

۵-۱- تضمین به اذن مدیون

در این فرض، اعطای اذن به ضامن دلالت بر قبول تعهد طبیعی است و گویی مدیون از ضامن

۱ - این ماهیت را می‌توان نوعی «تعهد به فعل ثالث» در نظر بگیریم.

خواسته است که ضامن دین را بپردازد تا به همان میزان پرداخت در برابر ضامن مدیون گردد. برخی حقوق دانان ایرانی (همان) ضامن از دین طبیعی را در این فرض پذیرفته‌اند؛ با این توضیح که از نظر ایشان تقاضای ضامن یا اعطای اذن، از جانب مدیون دین طبیعی اعلام اراده ضمنی دایر به پرداخت دین طبیعی است و اقدامی تلقی می‌گردد که دین (ناقص) را کامل می‌نماید. ایشان پرداخت دین از سوی ضامن را در حکم وفای به عهد از طرف ضامن تلقی نموده و معتقدند باید آثار حقوقی «تأدیه به ضامن» بر مسئله حمل گردد. این حکم در مورد تعهداتی که دعوی مطالبه آن را ایراد مدیون از بین می‌برد^۱، تقویت می‌گردد؛ توضیح آنکه در خصوص مرور زمان، لازم است که مدیون ایراد را مطرح نماید. در غیر این صورت، دین کامل و قابل مطالبه محسوب می‌شود. بنابراین، اذن یا تقاضا در پرداخت دین از سوی ضامن مانند این است که طلبکار دین مشمول مرور زمان را مطالبه نماید لیکن مدیون ایراد مرور زمان را مطرح نکند (همان: ۲۷۴).

۵-۲- تضمین بدون اذن مدیون

چنانچه ضامن به اذن مدیون صورت گیرد، نمی‌توان حکمی مطلق صادر کرد؛ چراکه ممکن است یکی از دو حالت ذیل روی داده باشد: الف) ضامن به اشتباه خود را به صورت مدنی مدیون می‌پندارد. ب) ضامن با علم به طبیعی بودن دین اذن در تضمین می‌دهد.

۵-۲-۱- اقدام به ضامن به پندار اشتباه حقوقی بودن دین

در این صورت برخی ضامن را ملتزم به پرداخت نمی‌دانند و معتقدند از اراده ضامن چنین برداشت می‌شود که وی قصد نموده تا همان دین مضمون‌عنه را بر عهده بگیرد نه دینی که حقوقی و قابل مطالبه است (همان).

به عقیده ما در این فرض نمی‌توان «به نحو اطلاق» ضامن را متعهد به دینی غیر قابل مطالبه دانست؛ چراکه ظاهر حجیت دارد و معتبر است، و ظاهر در اینجا بدین شکل است که تضمین ضامن، قبول تعهدی است که باید پرداخت شود و حتی اثبات جهل ضامن نسبت به طبیعی و غیر قابل مطالبه بودن دین، ذمه ضامن را رها نمی‌سازد. در واقع، مسئله مانند جایی است که مدیر شرکتی بدون داشتن اختیار از جانب شرکت، اقدام به تنظیم عقد و قبول تعهدات ناشی از آن نماید. در این حالت، شرکت و مدیر نمی‌توانند به نداشتن اختیار مدیر، جهت ابطال آنچه واقع شده است، استناد نمایند؛ زیرا مطابق ظاهر، مدیر اختیار اداره شرکت (از جمله وقوع عقد و قبول تعهد) را در نظر ثالث دارد. بنابراین، ضامن در برابر ثالث مطابق ظاهر مسئول تأدیه دین می‌باشد. اما نسبت به مدیونی که از وی ضمانت نموده است، چون اذن مضمون‌عنه وجود ندارد، مسئله تابع عموماً عقد ضمان است و از عموماً نیز چنین

۱ - مانند تعهدی که مشمول مرور زمان شده است و با این حال طلبکار دعوی مطالبه دین اقامه می‌کند و متعاقب آن مدیون با طرح ایراد مرور زمان دعوی خواهان را از بین می‌برد.

بر می‌آید که ضامن نمی‌تواند ادعای طلب نماید.

به‌علاوه، قصد ضامن از به عهده گرفتن ضامن، ایجاد و تحقق امری لغو و بی‌اثر نبوده است. کدام انسان عاقلی قصد و اقدام جدی در رسیدن به هدفی می‌کند، به این نیت که به آن هدف دست نیابد؟! هدف ضامن از ایجاد ضامن (بسته به نوع عقد ضامن) به عهده گرفتن اجرای تعهد، یا به عهده گرفتن مسئولیت دین دیگری است، با این قصد که یا مستقیماً اقدام به اجرای تعهد نماید و یا در صورتی که داین نتوانست طلب را از مدیون اصلی اخذ نماید داین به وی مراجعه کند و طلب را از وی وصول نماید. به نظر ما گرچه نمی‌توان در غیرقابل مطالبه بودن تعهد طبیعی مدیون شک نمود، با وقوع عقد ضامن پذیرش غیرقابل مطالبه بودن تعهد ضامن محل تأمل می‌باشد.

۵-۲-۲- اقدام به ضامن با علم به طبیعی بودن دین

در این فرض آنچه اتفاق می‌افتد ضامن نیست؛ چراکه قصد ضامن به‌هیچ‌وجه ارفاق به مدیون دین طبیعی نیست، زیرا مدیون به چنین ارفاقی نیازی ندارد. لذا آنچه واقع می‌شود توافقی خصوصی است بین طلبکار دین طبیعی و ثالث یا همان شخصی که گمان می‌کردیم ضامن است.

۶- عدم تحقق «تبدیل تعهد» در تعهدات طبیعی

در ظاهر به نظر می‌رسد که تبدیل دین فاقد ضمانت اجرا به تعهدی حقوقی، خالی از اشکال باشد؛ زیرا در تبدیل تعهد لازم نیست ماهیت موضوع تعهد تغییر کند بلکه با تغییر اوصاف دین نیز تبدیل تعهد انجام می‌گیرد (شهیدی، ۱۳۸۵: ۱۴۸) حتی برخی حقوق دانان فرانسوی نیز همین اعتقاد را دارند (نک: کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۲۰۸). دسته‌ای دیگر از ایشان که معتقدند تبدیل تعهد با تغییر اوصاف دین نیز صورت می‌گیرد، شرط «علم مدیون به غیرقابل مطالبه بودن» تعهد طبیعی را برای تبدیل شدن تعهد طبیعی به تعهدی مدنی ضروری می‌دانند (همان). عده‌ای نیز علاوه بر شرایط فوق شرط «قانونی بودن تعهد طبیعی» را در تبدیل تعهد طبیعی به تعهد مدنی واجب می‌دانند؛ بدین معنا که تعهد طبیعی وقتی قابل تبدیل است که تعهد، ناشی از امری غیرقانونی نباشد، مانند تعهدی که از باخت در قمار ایجاد شده است (همان).

این شرط در حقوق ایران نیز طرف‌دارانی دارد و برخی اساتید حقوق ایران، در بیان شرایط تبدیل تعهد، وجود تعهد صحیح قبلی را از جمله شرایط تبدیل تعهد برمی‌شمارند (شهیدی، ۱۳۸۵: ۱۵۴-۱۵۵).

پذیرش تبدیل تعهد طبیعی به تعهد مدنی با دو انتقاد عمده مواجه می‌گردد:

اول اینکه آنچه در تبدیل تعهد طبیعی به تعهد حقوقی رخ می‌دهد، فراتر از تبدیل تعهد است. در واقع، در این فرایند، التزام جدیدی خلق می‌گردد که در تعهد پیشین وجود ندارد. از همین‌روست که برخی بزرگان حقوق فرانسه شرط تبدیل تعهد را یکسان بودن طبیعت تعهد جدید و قدیم می‌دانند

(نک: کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۳۱۲)

دومین نقد این است که در تحول دین طبیعی به دین حقوقی، هیچ عاملی تغییر نمی‌کند و هر سه رکن تعهد (موضوع، داین و مدیون) همچنان یکی هستند، این در حالی است که شرط تبدیل تعهد، تحول و دگرگونی تعهد سابق است (همان: ۳۱۳) لذا تعهد طبیعی با نهادی مثل «تبدیل تعهد» به دینی مدنی بدل نمی‌گردد.

۷- سقوط حق مطالبه خسارت

تصور کنید مالی برای مدت ۱۰ سال در تصرف غاصبی قرار گیرد و مرور زمان هم پس از ۵ سال جریان پیدا کند. اگر مال مزبور را فرضاً ۱۰ میلیون تومان پول بدانیم، فارق از کاهش ارزش پول که برابر ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی و نظر حقوق دانان باید مطالبه شود و از لحظه مطالبه اصل تعهد، کاهش ارزش پول یا «تورم» به پول ضمیمه می‌گردد (شهبیدی، ۱۳۸۶: ۸۹ و ۱۵۳) خساراتی نظیر خسارت عدم تأدیة دین پیش از شروع مرور زمان چه وضعیتی پیدا می‌کند؟ آیا این خسارت قابل مطالبه‌اند؟؛ زیرا خسارت عدم تأدیة نتیجه اهمال و سهل‌انگاری مدیون در نپرداختن دین به داین است.

به نظر می‌رسد این بحث را صرفاً باید نسبت به برخی مصادیق تعهد طبیعی که دارای سابقه حقوقی می‌باشند مطرح نمود؛ یعنی مواردی نظیر تعهد مشمول مرور زمان. تعلق خسارت به دینی اخلاقی که هنوز به مرحله کمال نرسیده است و پیش از پرداخت، وارد دنیای حقوق نشده است، دور از ذهن می‌باشد.

اما در خصوص دستة نخست (تعهدات طبیعی دارای سبقة حقوقی) یک دیدگاه می‌تواند این باشد که وقتی خود دین قابل مطالبه نیست، خسارت وارده به آن نیز قابل مطالبه نخواهد بود. برای تقویت این دیدگاه می‌توان به تبعی بودن خسارات نسبت به اصل دین تمسک جست.

با این حال، دیدگاه دیگری نیز نسبت به این خسارات قابل طرح است، و می‌توان از قابلیت مطالبه این خسارات با دلایل ذیل دفاع نمود:

۱. منافع مال که نرسیدن آن به مالک باعث ایجاد خسارت می‌شود، تدریجاً حاصل شده‌اند و به اصطلاح متصرّم می‌باشند (صفاکیش، ۱۳۸۴: ۷۵). بر این اساس، می‌توان گفت نسبت به منافع مال، مرور زمان جریان پیدا نمی‌کند؛ چراکه منفعتی که یک سال دیگر ایجاد خواهد شد از همان یک سال بعد، تابع قواعد مرور زمان می‌گردد. لذا قبل از رسیدن این زمان، هنوز دینی که از تعلق خسارت پدید می‌آید، ایجاد نشده است که بتوان مهلت مرور زمان را برای آن در نظر گرفت.

۲. حکم مرور زمان خلاف اصل است و اصل این است که مدیون ملزم به پرداخت دین خود می‌باشد. لذا مدیونی که قبل از جریان مرور زمان، تکلیف به تأدیة دین داشته و به این تکلیف عمل

نکرده است، حداکثر نسبت به اصل دین می‌تواند از حکم استثنایی مرور زمان بهره‌بردار و به هزینه دیگری ثروتمند گردد. وانگهی نگرفتن خسارات از چنین شخصی به نوعی تشویق وی می‌باشد، به صورتی که نه اصل دین و نه خسارات آن، از وی گرفته نمی‌شود.

۳. وقتی دین طبیعی پرداخت می‌شود، در زمان پرداخت، بدل به تعهدی حقوقی می‌گردد و در همان لحظه پرداخت ساقط می‌شود (جوانمرادی، ۱۳۸۲: ۱۸۲). این یعنی اصل دین در لحظه‌ای که دین ساقط می‌شود قابل مطالبه می‌گردد؛ چراکه در همان لحظه پرداخت، حتی برای کسری از ثانیه می‌توان دین را حقوقی دانست. لذا اثر تبعی حقوقی شدن دین بر خسارت هم بار می‌گردد و از این رو، می‌توان خسارات را نیز مطالبه نمود.

نتیجه اینکه تعلق خسارت به دین طبیعی و جاهت حقوقی و حتی شرعی دارد؛ زیرا در نتیجه اهمال مدیون نسبت به ایفای دین خسارات مربوطه ایجاد شده‌اند. با وجود این، پذیرش تعلق خسارت با مصالحی چون ایفای دیون اخلاقی و پرداخت تعهدات طبیعی، منافات دارد. منافات این امر با مصلحت یادشده، آنجا آشکار می‌گردد که مدیون دینی طبیعی با پرداخت اصل دین، خود را در معرض پرداخت خسارت نیز می‌بیند، لذا برای احتراز از بدهکاری نسبت به خسارت هم که شده، از پرداخت اصل دین سر باز می‌زند، تا از چالۀ پرداخت «دین» به چاه «دین و خسارات» نیفتد.

۸- عدم نفوذ ابراء در برخی مصادیق تعهدات طبیعی

گرچه دین طبیعی برای شخص اجباری حقوقی در پی ندارد، ذمه مدیون به هیچ وجه مانند فرضی که شخص از اساس دینی ندارد، آزاد نمی‌باشد؛ زیرا همان طور که پیشتر گفتیم، تعهد طبیعی از دو رکن «دین و اجبار» تنها رکن اجبار را ندارد و قانون مدنی هم در ماده ۲۶۶ تعهد طبیعی را «دینی» غیرقابل مطالبه دانسته است. لذا ذمه شخص در تعهدات طبیعی مشغول دینی بدون الزام است. بر این اساس، وضعیت مدیون دینی طبیعی، با وضعیت شخصی که ذمه آزادی دارد (چه بر اثر پرداخت ذمه شخص آزاد گردد و چه بر اثر ابراء) واجد تفاوتی آشکار است.

ابراء از دین طبیعی بر هر یک از دو صورت دین طبیعی (دیون با سابقه حقوقی و دیون فاقد سابقه حقوقی یا دیون اخلاقی) آثار متفاوتی می‌گذارد.

۸-۱- تعهدات طبیعی دارای سابقه مدنی

بدین صورت که در مورد تعهدات طبیعی با سابقه مدنی (مثل تعهد مشمول مرور زمان) ابراء داین، ذمه متعهد دین طبیعی را از همان موجود ناقص نیز پاک می‌کند. لذا می‌توان گفت ابراء در این فرض بر تعهدات طبیعی مؤثر می‌باشد. گفتنی است که این تأثیر ناظر است به «وجود» دین، نه «امکان مطالبه» آن؛ زیرا تا پیش از ابراء نیز امکان مطالبه دین وجود نداشت، لذا با وقوع ابراء، این موجود ناقص (حقوقی) و تکلیف ناشی از آن، حتی به لحاظ شرعی و اخلاقی نیز از بین می‌رود. بنابراین، پس

از ابراء، هرگونه پرداختی ناروا می‌باشد و یا دست کم بخشش تلقی می‌گردد (کاتوزیان، ۱۳۷۰: ۳۷۰).

۸-۲: تعهدات طبیعی فاقد سابقه مدنی

در مورد دیونی که سابقه مدنی ندارند (تعهدات اخلاقی) نیز می‌توان گفت: چون هنوز تکلیف وجدانی به جهان حقوق وارد نشده است، ابراء دین بی‌فایده محسوب می‌شود و اثری در پی نخواهد داشت؛ چراکه ابراء نمی‌تواند "زمینه اخلاقی" را که تعهدات اخلاقی در آن بستر زیست می‌کنند از بین ببرد. در واقع، ابراء اثری در پتانسیل ایجاد دین نمی‌نماید؛ برای مثال، ابراء خواهر مستمندی که از برادر خود به استمرار نفقه می‌گیرد، تکلیف وجدانی فرد را نسبت به آینده فرد مزبور از بین نمی‌برد (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۵۳۹).

نتیجه‌گیری

بر اساس ماده ۲۶۶ قانون مدنی یکی مهم‌ترین آثار دین طبیعی غیرقابل مطالبه بودن آن است. درباره مفهوم غیرقابل مطالبه بین حقوق دانان اختلاف است، لیکن به عقیده ما چنانچه نتوان با توسل به قوای عمومی (مانند رجوع به محاکم و یا اجرای ثبت) تعهدی را به مرحله اجرا در آورد، تعهد مزبور طبیعی قلمداد می‌گردد. دومین اثر تعهد طبیعی که در همین ماده بدان اشاره شده است، ناممکن شدن استرداد دینی است که به‌رغم طبیعی بودن، مدیون آن را ایفا نموده است. در اینکه مبنای حکم عدم استرداد چیست، بین حقوق دانان اختلاف است. لیکن به عقیده ما مبنای این حکم را می‌توان وفای به عهد بودن ماهیت پرداخت دین طبیعی، و متعاقب آن، از بین رفتن رابطه حقوقی داین و مدیون، دانست. لیکن آثار تعهد طبیعی منحصر به این مورد نیست. یافتن سایر آثار تعهد طبیعی نیازمند درک تعهد طبیعی است. از این رو به نظر می‌رسد ابتدا باید ماهیت تعهد طبیعی را بشناسیم. جنبه اخلاقی ایفای این تعهد نکته دیگری است که قبل از هرگونه تحلیلی باید به آن توجه شود. بدین گونه است که می‌توان آثار تعهد طبیعی را تحلیل نمود. با چنین دریافتی می‌توان استرداد پرداخت اشتباهی دین طبیعی را مقبول دانست، به‌ویژه جایی که می‌دانیم پرداخت اشتباهی دین حقوقی کماکان معتبر است و غیرقابل استرداد.

منابع

کتب:

- ۱- احمد السنهوری، عبدالرزاق، (بی تا): الوسیط، نشر دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۲- آریانپور کاشانی، عباس، (۱۳۶۹ش.): فرهنگ انگلیسی به فارسی، امیرکبیر، تهران.
- ۳- امیری قائم مقامی، عبدالمجید، (۱۳۸۵ش.): حقوق تعهدات، نشر میزان، تهران.
- ۴- بلک، هنری کمبل، (۱۹۸۶م.): فرهنگ حقوقی بلک، نشر غرب، تهران.
- ۵- دمرچیلی، محمد-حاتمی، علی-قرائی، محسن، (۱۳۸۷ش.): قانون تجارت در نظم حقوقی کنونی، نشر میثاق عدالت، تهران.
- ۶- شمس، عبدالله، (۱۳۸۶ش.): آیین دادرسی مدنی، نشر دراک، تهران.
- ۷- شهیدی، مهدی، (۱۳۸۶ش.): آثار قراردادها و تعهدات، نشر مجد، تهران.
- ۸- _____، (۱۳۸۵ش.): سقوط تعهدات، نشر مجد، تهران.
- ۹- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۶ش.): الزامات خارج از قرارداد، نشر دانشگاه تهران، تهران.
- ۱۰- _____، (۱۳۷۰ش.): ایقاع، نشر دادگستر، تهران.
- ۱۱- _____، (۱۳۸۲ش.): عقود معین، نشر انتشار، تهران.
- ۱۲- _____، (۱۳۸۶ش.): نظریه عمومی تعهدات، نشر میزان، تهران.

مقالات

- ۱۳- افتخار جهرمی، گودرز-شهبازی نیا، مرتضی، (۱۳۸۳ش.): «قاعده استاپل در حقوق انگلیس و آمریکا»، مجله حقوقی بین المللی، ش ۳۰.
- ۱۴- امانوئل گایار، (۱۳۸۳ش.): «قاعده استاپل یا منع تناقض گویی به ضرر دیگری»، ترجمه و تلخیص ناصر صبح خیر، مجله حقوقی بین المللی، ش ۳۰.
- ۱۵- جوانمردی، ناهید، (۱۳۸۲ش.): «مبانی نظری تعهدات طبیعی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ش ۶۲.
- ۱۶- رنجبر، سعید، «تمسک به قاعده استاپل در حقوق داخلی»، منتشر شده در وبسایت حقوقی تفتن، به نشانی: www.taffaton.ir
- ۱۷- صفاکیش، محمدمهدی، (۱۳۸۴ش.): «عدم النفع در حقوق ایران و فقه امامیه»، مجله کانون

وکلاي دادگستري خراسان، ش ۱.

۱۸- همت‌کار، حسین، (۱۳۷۶ش.): تعهدات فاقد ضمانت اجرا، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی تهران.